

"کثافت اعصار": درنگی بر خود رهانی پرولتاریا (۱)

(بخش اول)

نوشته: کالین بارکر

برگردان: ح ریاحی

مارکس و انگلس دست خط مشترکشان زیر عنوان: "ایدئولوژی آلمانی" را بین سال‌های ۱۸۴۵ و ۱۸۴۶

نوشتند. در این اثر در بحث پیرامون ضرورت انقلاب پرولتری این‌گونه نظر دادند:

"هم برای تولید آگاهی کمونیستی در مقیاس بزرگ و هم به هدف پیروزی این امر، دگرگونی انسان در مقیاس کلان ضروری است، دگرگونی که فقط می‌تواند در نهضتی عملی تحقق یابد. بنابراین، انقلاب نه فقط به این دلیل ضروری است که طبقه‌ی حاکمه را به هیچ شیوه‌ی دیگری نمی‌توان سرنگون کرد، بلکه هم‌چنین به این خاطر که طبقه‌ای که آن را سرنگون می‌کند فقط در یک انقلاب می‌تواند خود را از کثافات اعصار برهاند و برای پایه‌ریزی جامعه نوین آمادگی پیدا کند." (۲)

از نظر مارکس و انگلس دگرگونی جامعه به معنای دگرگونی کامل انسان و مناسبات اجتماعی اوست. نمی‌توان بدون دگرگونی در آگاهی انسان به کمونیسم و بدین ترتیب به "تغییر انسان در مقیاس بزرگ" دست یافت. اما چگونه؟ اندیشمندان روشنگری تا زمان فوئرباخ و از جمله در زمان خود او نتوانستند این مساله را حل کنند، زیرا تفکر آن‌ها بر فرضیات اصلی نخبه‌سالاری استوار بود. آن‌ها بر این نظر بودند که "شرایط مادی" یا "تعلیم و تربیت" کلید تغییر ماهیت انسان است و اقلیت روشن اندیش را تغییر دهنده‌ی آن شرایط یا فراهم آورنده‌ی ابزار ضروری برای تغییر ماهیت انسان می‌دانستند. اندیشمندان روشنگری "جامعه را به دو بخش تقسیم می‌کردند"، بخشی که تابع تعین بیرونی بود و دیگری که تا حدودی چنین محدودیت‌هایی را نداشت. بدین ترتیب، تفکر آن‌ها در اندیشه بازتاب دهنده‌ی محدودیت‌های ساختاری جامعه‌ی به لحاظ طبقاتی تقسیم شده بود. از منظر مارکس راه حل عبارت بود از تحقق نقش خود فعالیتی اکثریت در "عمل انقلابی"، همزمانی دیالکتیکی تغییر جامعه و خود در یک فرایند واحد. (۳)

در این مورد آن‌چه برای انقلاب از اهمیت برخوردار است، لحظه‌ی "خلاقه" است، "اقدام عملی" ای که از طریق

آن طبقات کارگر می‌توانند بر موانع درونی به نفع رشد خود فایق آیند، خود را از "همه‌ی کثافات اعصار" برهاند و

بدین ترتیب برای شکل بخشیدن به جهان و اداره‌ی مستقیم آن قدرت قانونی پیدا کنند. از نظر مارکس و انگلس دگرگونی کامل جمعی، جان مایه‌ی اساسی انقلاب کمونیستی است. میلیون‌ها افراد طبقه‌ی کارگر به منظور تحقق قدرت‌های رشد یابنده‌ی نهفته در وجود خود، باید به طور واقعی کنش‌ها، استعدادها، سازمان‌ها و عقاید خود را به طور کامل تغییر دهند. چنین خود تغییر را تنها نمی‌توان با اندیشه متحقق ساخت، بلکه باید در انطباق با مناسبات و فعالیت‌های روزمره باشد..

راستای خودتغییری باید دموکراتیک کردن جامعه باشد. در حالی که تاریخ جوامع طبقاتی بر حاکمیت اقلیت‌ها پایه‌گذاری شده است، مبنای کمونیسم خودحکومتی در همه‌ی حوزه‌های زندگی است. شکل‌های دموکراتیک موجود کاملاً نامناسب اند. نظر مارکس این نبود که "خودحکومتی شهرها به دست کارمندان شکم‌باره شهرداری، اتاق تزئینات کلیسا و نگهبانان وحشی انجام می‌گیرد... خودحکومتی، خوداداری سیاسی باشگاه جرگه‌سالاران و خواندن روزنامه‌ی تایمز نیست. بلکه عبارت است از فعالیت خود مردم به نفع خویش". (۴)

موضوعات مفهومی و عملی مربوط به خود دگرگونی کامل برای تئوری دموکراتیک اهمیت اساسی دارد. با این وجود، بررسی این مفاهیم به نحو بارزی مورد بی توجهی قرار گرفته است. در دوره کنونی حتی تشخیص زمینه‌ای که مارکس و انگلس به آن اشاره کرده‌اند، بسیار کم مورد توجه قرار گرفته، چه رسد به این که مسائل مربوط به این زمینه پشت سر گذاشته شده باشد.

سایه روشن‌های صحت و اعتبار

آیا رهایی توده‌ای از طریق انقلاب مناسب با دوامی دارد؟ مارکسیسم انقلابی با خلاء اعتبار روبه‌روست، خلایی که بر طبق شرایط عمق پیدا می‌کند یا محدود می‌شود. کسانی که امروزه به نفع خودرمانی پرولتاریا استدلال می‌آورند، اقلیتی تحت فشار اند. حال و هوای روشنفکری مسلط بیشتر بر "فروکاستن وزن طبقه‌ی کارگر"، پایان "روایت‌های کلان"، حتی "پایان تاریخ" فرانسیس فوکویاما و چشم‌انداز "قرن‌های دلتنگی" متمرکز است. چنین فضایی پیش‌تر گسترش یافته بود. در دهه‌ی پنجاه هم گفته می‌شد که طبقه‌ی کارگر رو به تحلیل گذاشته است، "اعتصاب‌ها یأس آورند" و شیپورها "پایان ایدئولوژی" را همراه چندین و چند پندار پایدگی و ثبات سر می‌دادند. در سال ۱۹۶۸ ترجمه‌ای از نقد آندره گرز فرانسوی که به لحاظ زمانی بسیار بی موقع بود، این‌گونه شروع شد:

"طبقه کارگر برای ده درصد افزایش دستمزد یا پنجاه هزار آپارتمان‌های سازمانی بیشتر، نه به لحاظ سیاسی متحد خواهد شد و نه از سنگرها محافظت خواهد کرد. در آینده‌ی قابل پیش‌بینی سرمایه‌داری اروپا با چنان بحرانی که توده‌های کارگر را به اعتصاب‌های انقلابی عمومی یا شورش مسلحانه در دفاع از منافع حیاتی خود سوق دهد، وجود نخواهد داشت." (۵)

متأسفم برای گرز چرا که سال ۱۹۶۸ بزرگ‌ترین اعتصاب تاریخ جهان را تجربه کرد. در سراسر جهان از اواخر دهه‌ی شصت نمودار اعتصابات سیر صعودی داشت، "جنبش‌های اجتماعی جدید قارچ گونه سربر آوردند، چپ انقلابی رشد کرد، حال و هوای روشنفکری دگرگون شد، فهرست مراجعان آکادمیک تغییر کرد. در دهه‌ی هفتاد "احیاء کشمکش‌های طبقاتی در اروپای غربی" در دو جلد را مشاهده کرده‌ایم!

به دنبال آن، برآمد مبارزه‌ی طبقاتی و گسترش ایده‌های انقلابی که مشخصه‌ی دهه‌ی شصت و هفتاد بود، خود رو به افول گذاشت. راست قدرت گرفت، چپ تضعیف شد، بسیاری از هواخواهان پیشین آن گفتمان جدیدی را به هدف بازگشت به مواضع دهه‌ی پنجاه تدارک دیدند.

در دوره‌های محافظه‌کاری تدوین چشم‌اندازهای تغییرناپذیر ابدی سیاسی کار ساده‌ای است. این فقط زندگی اقتصادی نیست که در جامعه‌ی سرمایه‌داری با افت و خیز همراه است. تئودور شائین آنجا که بر [انقلاب] ۱۹۰۵ روسیه درنگ کرده، نوشته است که دوره‌های زمانی درازی می‌گذرد که در آن زندگی به نظر می‌رسد محکوم به سیکل‌های بازتولید ساده باشد. دگرگونی اساسی به نظر غیرممکن می‌رسد. تصورات ذهنی غالب در جامعه عبارت است از تکرار و ثبات و آنچه او به طرز زیبایی "جایگزینی تاریخ" نامیده، کند است. سپس، نسبتاً گاه و بیگاه، اما اغلب به ناگاه یک "مرحله‌ی محوری" رخ می‌دهد."

گیر و گرفت رفتارهایی که سخت‌گیرانه تعیین یافته‌اند، تخیلات خود سانسور شده و عقل سلیمی که آشکارا قالبی است همگی در هم می‌ریزد و به نظر می‌رسد که محدودیتی در کار نباشد یا همه چیز در هم می‌ریزد. (۶) در چنین لحظاتی "جایگزینی" به طرز بارزی میدان پیدا می‌کند و فضای خلاقیت سیاسی و گزینش گسترش می‌یابد. ثمره‌ی چنین موقعیت‌های "محوری" می‌تواند الگوی جامعه را برای کل دوره‌ی بعدی پایه‌ریزی کند.

آیا چنین لحظاتی ممکن است دوباره پیش آید؟ در سال ۱۹۹۳ وزیر دارایی بریتانیا به دولتش به خاطر پایین

بودن سطح اعتصابات و تحکیم مجدد اقتدار کارفرمایی تبریک گفت. تعجب نباید کرد که اشاره‌ی او به پژوهش‌هایی نبود که از اعتصابات خبر می‌داد که می‌رفت به گونه‌ی "امواج" یا "سیکل‌ها" فرا رسد. (۷) او درنگی هم در این مورد نکرد که همان الگوهای علت و معلولی موجود در تحولات درگیر پیشین ممکن است همچنان فعال باشند. این فقط خوشبینان احساساتی نیستند که تصور می‌کنند که اسباب و ابزار انفجارات اجتماعی جدید زیر پوسته سرمایه‌داری اواخر قرن بیستم متراکم می‌شود، در واقع فقط آن‌ها هستند که بر این باورند که چنین نمی‌شود.

اگر قرار است اعتبار مارکسیسم انقلابی را ارزیابی کنیم، ضروریست جایگزینی دوره‌های ثبات و دگرگونی کامل را درک کنیم. در این خصوص مسائل مهمی فراتر از یک مقاله واحد مطرح اند. اما این خطر را می‌کنم که بگویم ایده اصلی مارکسیستی دارای اهمیت چشم‌گیر است. بی تردید برنامه‌های روشنفکری که فقط توضیح‌دهنده محافظه کاری عمومی اند و فقط جلوگیری از اثرگذاری سیاسی را بیان می‌کنند، فاقد اعتبار اند. اگر نظر آن‌ها درست بود، آپارتاید هنوز مشخصه‌ی افریقای جنوبی بود، رژیم‌های استالینیستی کماکان بر اروپای شرقی حکومت می‌کردند، جنبش حقوق مدنی نمی‌توانست در ایالات متحده اتفاق افتاده باشد، کارگران دستمزدی همچنان فاقد حق تشکل بودند، نظام ارباب و رعیتی و برده‌داری شکل‌های مسلط مدیریت کار باقی می‌ماندند. همانند ای. اچ. کار، ما هم با تاکید مناسب پرولتری جمله گالیله را به خوبی می‌توانیم تکرار کنیم: "و حالا می‌گویم [زمین] حرکت می‌کند".

ایدئولوژی و کنش

نظر شهودی مارکس یعنی "کثافات اعصار"، مفهومی کلی است و به همه شکل‌های کنش، تشکیلات و آگاهی اشاره دارد که مانع دگرگونی کامل کمونیستی جامعه می‌شوند. این نظر وضعیت کسانی را جمع‌بندی می‌کند که ظرفیت فرهنگ اپوزیسیونی و تشکیلاتی و ساز-و-کارهای محدود کننده‌ی آن‌ها در حال حاضر تحقق نیافته است. مدت مدیدی طولانی چنین موضوعاتی در چارچوب الگوی [پارادایم] غالب مورد بحث قرار می‌گرفت. در این بحث‌ها چپ و راست هر دو شرکت داشتند، هر چند با دو زبان متمایز از یکدیگر. کثرت‌گرایان سطوح پایین مبارزه آزاد اجتماعی را دال بر "اجماع ارزش‌ها"، یا رضایت اساسی از نظم موجود توضیح می‌دادند. رادیکال‌ها "ایدئولوژی مسلط" را تئوریزه می‌کردند و آن را تسلیم عمومی به تصویر غلط از قدرت تلقین طبقه حاکمه می‌دانستند، که خود از طریق "آپارات ایدئولوژیک دولتی" حاصل می‌شود و ابزار ارتباطات را انحصاری می‌کند. هر دوی این‌ها فرض‌شان

بر این بود که طبقات فرودست اساساً با مشروعیت وضعیت‌شان ترغیب می‌شوند و بدین طریق با استثمار و ستم خود راضی‌اند.

اخیراً پاندول تئوریک از این ساده‌انگاری‌ها فاصله گرفته است. مشخص شد که تئوری‌های رادیکال "ISAs" و مشابه آن قرابت بیش‌تری با تئوری یک بعدی "نخبگی" دارد تا با مارکسیسم. نویسندگانی چون: مایکل مان، استیون لوکس و نیکلاس آبرکرومبی و همکاران او نظرشان این بود که "پذیرش عملی" و نه "باور مسئولانه" خصلت‌نمای گروه‌ها و طبقات فرودست است. (۸) نشانه و نماد نگرش‌های سیاسی عمومی نه آن‌چنان "اعتقاد" بلکه بیش‌تر "تسلیم و رضا" است که شکل دهنده‌ی آن احساس غیر عملی بودن مقاومت توده‌ای و بدیل‌های قابل تحقق است. در مواردی که چندان معمول نیست، زمانی که دانشمندان [علوم] اجتماعی زحمت آن‌را به خود می‌دهند که برای مردم عادی فرصت بیان آنچه را که واقعاً می‌اندیشند را به وجود آورند، آن‌ها به مدارک فراوانی از نقد اجتماعی و سیاسی در درون جامعه دست پیدا می‌کنند. به هر رو، همان‌طوری که جیمز سی سکات اشاره می‌کند "گفتمان‌های غالب" خود به اندازه کافی تغییر پذیرند که مقاومت جمعی را بر انگیزند تا مانع شوند. (۹)

توضیح بسنده از "ایدئولوژی" باید جنبه‌های چندی از کارکرد آن را در بر بگیرد. نخست اینکه ایدئولوژی‌ها ذاتاً عملی و معطوف به کنش‌اند. ایدئولوژی‌ها نه فقط آنچه به جهان شبیه است و استانداردهای ارزشی که در رابطه با تجربه باید به کار گیریم، بلکه آنچه عملاً اجرا شدنی است و آنچه عملاً تحقق‌پذیر نیست را به ما نشان می‌دهند. نظرات ما در عین حال که نشان می‌دهند ما که هستیم، چگونه روابطمان با جهان‌های مادی و اجتماعی را درک کنیم و چه چیزی خوب و زیبا محسوب می‌شود، در عین حال هم نشان می‌دهند چگونه می‌توانیم امید داشته باشیم و چه عملی را می‌توانیم انجام دهیم. (۱۰) دوم اینکه ما "گروهی" می‌اندیشیم و نه به صورت افراد مجزایی که ایده‌های خود را در حرکت و مکالمات هرگز ناتمام شکل می‌بخشند.

زبان و تفکر همان‌گونه که وی. ان ولوشینف، فیلسوف مارکسیست "نشانه‌ها"، تأکید کرد، اساساً "گفت و شنودی" است. (۱۱) سوم این که ایدئولوژی‌ها در نتیجه نامحدود و خود تغییردهنده‌اند و بنابر این در شرایط "بی‌نظمی" عمل می‌کنند. (۱۲) جمع‌بندی‌های ما، در نتیجه، در رابطه با واقعیت مادی و اجتماعی دائماً به "آزمون" کشیده می‌شوند، بنابر این - حتی زمانی که تصور می‌کنیم که ثابت و مطمئن باشد - همواره گذرا و موقت است. (۱۳) چهارم اینکه عموماً بین آنچه مردم به طور خصوصی "می‌اندیشند" و آنچه می‌گویند و انجام می‌دهند گسست وجود

دارد. یکی از ریشه‌های این امر عبارت است از احتیاط عملی آن‌ها در رویارویی با قدرت، قدرتی که هم به دست کسانی اعمال می‌شود که در موقعیت‌های فرادست قرار دارند و هم‌چنین به دست آنان که نسبتاً برابر اند. جیمز سی سکات، مردم‌شناس آمریکایی، شرح بسیار مفیدی از "وصف حال‌های" جدی ولی "پنهان" بی‌قدرت‌ها ارائه می‌دهد که به سادگی مورد بی‌توجهی تاریخ‌نگاران و جامعه‌شناسان قرار می‌گیرد، (۱۴) پنجم اینکه در اندیشه‌ی همه طبقات و گروه‌ها "ناهم‌آهنگی" و ناهمگنی وجود دارد، به طوری که پاسخ‌های جمعی به موقعیت‌ها را باید همواره مورد مذاکره و بحث قرار داد.

غالباً بر ماهیت "موقتی" محدودیت ایدئولوژیک بسیار کم تأکید می‌شود. در هر لحظه‌ی معینی اکثریتی از مردم ممکن است احساس کنند که جنبه‌های اساسی ساختار اجتماعی غیر قابل تغییر است. اما ریشه‌ی چنین احساس‌هایی نه در نوعی "خود رازآمیزگری" دائمی ثابتی است که مناسبات اجتماعی آن‌ها را به وجود می‌آورند بلکه در متن گفتگوی انتقادی و عمل جاری نهفته است. (۱۵) مردم استدلال‌ات چالش‌برانگیزی در مورد حس "تغییر ناپذیری" خود ارائه می‌دهند و این‌ها داوری‌های واقع‌بینانه پیرامون نیروها و تجارب اجتماعی را برملا می‌کنند. "سوسیالیسم غیر ممکن است- به شوهر من نگاه کن". "نمی‌توانیم اعتصاب کنیم، معدن‌چیان شکست خوردند"، "اغلب کارگران احمق‌هایی بیش نیستند- پس به چه شکل دیگری توری‌ها می‌توانستند [به قدرت] بازگردند؟ داوری‌های عملی تجربی اند و بنابر این تغییرپذیر.

مقاومت و مبارزه طبقاتی

مارکسیسم بر "مبارزه طبقاتی" به مثابه سیمای مشخصه حیات اجتماعی تأکید دارد. کلید فهم یک جامعه شکل تاریخی است که در آن حاکمان و استثمارگران ارزش‌های اضافه را از طبقات زحمتکش بیرون می‌کشند. استثمار به عنوان فرایندی "اقتصادی" در عین حال، ضرورتاً شامل سلطه‌ی "سیاسی" نیز هست، به نوعی که حاکمان همواره باید تا حدودی به ابتکار و مشارکت عملی گروه‌های فرودست متکی باشند. نیروی کار، [یعنی] ظرفیت انسان برای تولید، باید به کار عملی در هماهنگی با اهداف حاکمان تبدیل شود. اما چنین تبدیلی پُر از مخالفت‌های بالقوه است. اهداف و قدرت‌های حاکمان برای زیردستان آن‌ها هر روزه مشکلات عدیده‌ای به وجود می‌آورد- خسران مادی و حتی تابعیت و توهین. آن‌ها "نیازهایی" در استثمار شونده‌گان و فرودستان به وجود

می‌آورند که تحقق آن‌ها با نیازهای طبقه حاکمه در تضاد قرار دارد و نشان‌دهنده مقاومت است.

نظریه‌پردازی‌هایی که مقاومت روزمره و اهمیت آن را نادیده می‌گیرند، به جوهر مساله پی نمی‌برند. برای نمونه، بحث اجتماعی - علمی مربوط به اروپای شرقی پس از جنگ، مدت‌های مدید تحت سلطه‌ی مدل‌های اجتماعی "تک‌بازیگر" قرار داشت. فرض بر این بود که تنها نیروی فعال اجتماعی باید طبقه حاکمه باشد، در عین حالی که شهروندان را به طرز جبران‌ناپذیری منزوی و منفعل می‌دانستند. چنین مدل‌های تک‌بازیگر زمینه‌ساز ایده‌هایی چون "توتالیتریانیسم" بود. با این همه، همان‌گونه که المر هنکیس اشاره کرد، "حقایقی بناگاه پدید آمده‌اند که با چارچوب این مدل "تک‌بازیگر" انطباق ندارند. مفسران پاسخ‌شان اصطلاحاتی بود چون: "پلورالیسم بوروکراتیک"، "جامعه‌ی در سایه"، "ساختار عمیق"، "جامعه‌ی پنهان"، "مجارستان ثانوی"، "جنبه‌ی پنهان"، یا "فضای پنهان" کنش اجتماعی - اقتصادی. (۱۶)

هنکیس شیوه‌ای را برای بحث این موضوعات ارائه می‌دهد، شیوه‌ای که برای استفاده گسترده‌تر مناسب است. او می‌گوید، روسای حزب تلاش کردند جمعیت را در هم‌آهنگی با منافع حاکمیت خود "بسیج کنند"، و این کار شامل "از خدمت مرخص کردن" مردم در ابعاد دیگر بود. حزب کاری کرد که "مردم در انطباق با آماج، هنجارها و برنامه‌های حزب احساس، فکر و عمل کنند". (۱۷) در اروپای شرقی در عین راه اندازی "کارزارهایی" جهت افزایش تولید و هم‌هویتی با کنترل حزبی، احزاب، اتحادیه‌ها و جوامع مستقل را قدغن کردند. مردم مجارستان با بسط "واکنش‌های گوناگون بی‌خطر" از قبیل "عدم تجهیز خود" و "خود تجهیز" به این حملات مستمر پاسخ دادند. عدم تجهیز خود شامل پدیده‌هایی است چون پناه بردن به بی‌اعتنایی، خودسوداندیشی و "بی‌احساسی"، یا خلوت‌گزیدن‌های ناهنجار با استفاده از الکلیسم و [پناه بردن] به بیماری و خودکشی. در مقابل خود تجهیز به اشکالی از مقابله اشاره دارد، از قبیل انتقال انرژی به "اقتصاد ثانوی"، گسترش باشگاه‌ها و اجتماعات غیررسمی، افزایش خرده‌فرهنگ‌های جوانان و علاقه‌ی جدید به ایده‌های سیاسی و فرهنگی بدیل. (در عین حالی که مثال‌های هنکیس هم از عدم تجهیز خود و خود تجهیز بر فعالیت‌هایی خارج از محل کار متمرکز است، توضیح او را به آسانی می‌توان به فعالیت‌های درون محل کار گسترش داد). این فرایندها - افشای ماهیت "چندبازیگری" جامعه - به بن‌بست جامعه دهه‌ی هشتاد مجارستان خدمت کرد.

نظرات هکنیس را می‌توان در مورد همه نوع شکل‌بندی‌های اجتماعی هرمی و استثمارگرانه به کار برد. آنچه او

ضد تجهیزسازی صورت‌بندی می‌کند، موانعی بر سر راه تحقق هدف‌های حاکمان فراهم می‌کند. اشاره به این قضیه به معنای فرض نیت آگاهانه تدوین شده به هدف "براندازی" نیست، بلکه پی‌گیری مصرانه گروه‌های فرودست و افرادی است که نیازهای‌شان متفاوت اند. در این جاست ریشه همیشگی "مبارزه طبقاتی". زیرا این اصطلاح صرفاً به شورش‌های کلان کنش جمعی توده‌ای اشاره ندارد، بلکه به انبوه کنش‌های نامنظم آشکار و پنهان فردی، ابراز نظرات و مقاومت متمرده نامنظمی اشاره دارد که مشخصه زندگی روزمره‌ی جوامع هرمی و نابرابر است و آن هم به موازات مجموعه شکل‌های کنش جمعی بسیار متنوع در تجلی محدود و محلی. دنباله‌روی و سرپیچی از قدرت طبقه حاکمه فرایند مداومی از درگیری بر پایه گفت و شنود است که همواره محدودیت‌ها را می‌آزماید و بازسازی می‌کند، مذاکره‌ای است بر سر کنترل محدوده و مرز. از نظر اکثریت، غالب وقت‌ها محتوای چنین فعالیت‌هایی عبارت است از ناتوانی نسبی. غالباً این‌طور است که آن‌ها نمی‌توانند ضد کنش‌های خود را به رسمیت بشناسند، اما باید آن‌ها را با خوش‌زبانی و فریب توجیه کنند. با این همه، مسائل بغرنج سرو کار داشتن با قدرت امری است که گرایش به مشارکت در آن وجود دارد و لازمه‌اش بحث مشترک در بین استثماری‌شدگان و ستم‌دیدگان است.

گروه‌های فرودست شبکه‌های "غیررسمی" زیادی را برای تبادل نظر به وجود می‌آورند و در کنش‌ها شرکت می‌کنند. همان‌گونه که جیمز سی سکات می‌گوید معمولاً "محل‌های" ویژه برای هنجارها و ایده‌های بدیل جهت مشارکت به دور از نظارت قدرتمندان ضروری است. محله‌های بردگان در کشتزارها چنین فرصت‌هایی را فراهم می‌کرد، دهکده، میخانه و آشپزخانه دارند. هنرمندان فرانسوی از قهوه‌خانه‌ها استفاده می‌کردند. کارگران در لهستان در آپارتمان‌های یکدیگر، در صف مغازه‌ها، پشت کلیساها، در کارگاه‌های مدرن، توالت‌ها و ناهارخوری‌هایی یکدیگر را می‌دیدند که معمولاً جا برای گردش آن چیزی فراهم می‌کند که سکات "وصف حال پنهان" اپوزیسیون می‌نامد. "محل‌های" وصف حال‌های پنهان قدرت، مکان‌هایی است که کنترل اجتماعی در بین برابرها اعمال می‌شود، برابری که سیستم‌های بخشا خودمختار اقتدار غیررسمی و احترام (یا بی‌حرمتی) را به وجود می‌آورند و دوباره شکل می‌بخشند.

فرهنگ‌های طبقه فرودست هم، به ابراز مقاومت فردی و جمعی در برابر قدرت اجازه می‌دهند و هم جلوی آن‌ها را می‌گیرند. شکل‌های آگاهی و کنش اپوزیسیونی به وجود می‌آید، اما اغلب به شیوه‌های خودکفا و ایثارگرانه. جدال جمعی آشکار بین قدرتمندان و بی‌قدرتان تنها شناخت محدودی در خصوص بسط آگاهی نقادانه در میان

جمعیت هر جامعه‌ی هرمی و نابرابر به وجود می‌آورد. حتی در جوامع لیبرال دموکراتیک جایی که برای بیان آزاد ایده‌ها و کنش جمعی اپوزیسیونی وجود دارد، بسیاری [از جلوه‌های نظری] از دید پنهان می‌ماند. در این جاست [منشاء] عناصر "غافل‌گیری" زمانی که جلوه‌های متضادی که قبلاً پنهان بود بیان عمومی پیدا می‌کند. (۱۸) چنین خرده‌جهان‌ها می‌تواند شکل‌های متمرذانه کنش جمعی و فردی به وجود بیاورد یا نیاورد. استثماری‌ها با علم به مخاطره، حرکت و صحبت می‌کنند. غالباً گفتمان‌ها و کنش‌ها پنهان اند زیرا احتیاط ثمره تجربه‌ای است که به سختی آموخته شده است. کسانی که رک حرف می‌زنند یا دستگیر می‌شوند، احتمال دارد که شدیداً تنبیه شوند. هرچه مقامات مستبد باشند، هرچه ناهمگونی در قدرت بیش‌تر باشد، احتمال اینکه خودسانسوری دست بالا داشته باشد بیش‌تر است و رفتارهای عمومی احتمالاً مطیعانه‌تر. اغلب اوقات "صحبت" شکلی بیش از شکوه و شکایت یا لطیفه به خود نمی‌گیرد. کنش اغلب فردی و به لحاظ شکل مقصر گونه است و شامل همه چیز می‌شود از "فقدان شور و شوق"، برای "یک روز صرف کردن برای بیماران"، کندکاری عمدی و کارشکنی پنهان. کسانی که به شکل‌های آشکارتر مقاومت اقدام می‌کنند یا پیشنهاد آن را می‌دهند، در معرض آنند که دوستان‌شان آن‌ها را به عنوان درد سر ایجاد کن، خیال‌بافانی که درس‌های ناتوانی عملی را نیاموخته‌اند، نادیده گرفته شوند یا مورد سرزنش قرار گیرند. عناصر محافظه‌کاری در فرهنگ همه‌ی طبقات فرودست ریشه دوانده است و حس محدودیت‌های عمل جمعی و تشکل در بین‌شان وجود دارد و تقویت می‌شود. در پاره‌ای زمینه‌ها مناسبات قدرت اجازه محدودی به اپوزیسیون علنی می‌دهد. جشن‌های دلک‌ها و کارناوال‌ها در اروپای قرون وسطا، اگرچه بالقوه خطرناک بود و فرصت‌هایی برای بیان پوشیده‌ی نقد اجتماعی فراهم می‌کرد، را اجازه می‌دادند. در چارچوب اغلب جوامع طبقاتی آنچه چارلز تیلی "منابع مبارزه" می‌دانست، وجود دارد. این منابع تا حدی به مثابه ارتباط بین مقامات و تابعین آنان اجازه‌ی عمل دارند. (۱۹) پاره‌ای از شکل‌های در خواست از مقامات به شرط اینکه ابزار بیان آن‌ها مناسب باشد، احتمالاً اینکه به آن‌ها اجازه داده شود، وجود دارد. در چارچوب سرمایه‌داری لیبرالیزه شده، اتحادیه کارگری و تشکیلات سیاسی، اعتصاب‌ها و تظاهرات عمومی به عنوان ابزار مجاز اعتراض بسط و گسترش پیدا کرده است. چنین اشکال [اعتراض] قانوناً تنظیم و کنترل می‌شود، به طریقی که -آن‌گونه که اغلب شرکت‌کنندگان می‌دانند - توانمندی واقع‌بینانه برای دگرگونی اساسی ساختارهای قدرت را نشان نمی‌دهند.

با این همه، در محدوده‌ی چنین محل‌ها و مبارزات، ایده‌ها و شکل‌های اجتماعی دارای توانمندی برای بسط

ثمربخش، ممکن است گسترش پیدا کنند و حتماً بسط پیدا کنند.

نخست اینکه، آنچه مارکس "دگرگونی انسان‌ها در مقیاسی کلان" می‌نامید دلالت بر مجموعه فرایندی است که انسان‌ها طی آن خود را در مقیاسی خرد تغییر می‌دهند. در خرده شورش‌ها، حتی در سطحی فردی، محدود، اگر هم گذرا، تغییرات اساسی آگاهی، هویت و مناسبات اجتماعی به طور منظم صورت می‌گیرد.

دوم این‌که، در عین حالی که مقاومت عنصری از خطر را در بر دارد، فرایندها و پی‌آمدهای آن، شرکت‌کنندگان و شاهدان آن را به ابزار مهمی جهت داوری عملی در خصوص امکانات مبارزات گسترده‌تر مجهز می‌کند. خرده مقاومت‌های جاری ابزاری جهت ارزیابی توازن جاری نیروها - هم در رده‌های خودشان و هم بین خودشان و قدرتمندان - در اختیار آن‌ها می‌گذارد. مردم آنچه می‌توان "پشت سر گذاشت" یا نمی‌توان، امتیازها و مجازات‌هایی که به دنبال دارد به موازات درجات درگیری و اعتماد به متحدان بالقوه را ارزیابی می‌کنند.

سوم اینکه، همان‌گونه که در مدارک ریک فانتازیا آمده، حتی در "خرده شورش‌ها" مانند اعتصابات غیر مجاز خرد، الگوهای اجتماعی جدیداً برآمده در میان شرکت‌کنندگان در کنش جمعی ظاهر می‌شود. گروه‌ها چشم‌انداز مشترکی را در اختیار می‌گیرند و بر یک‌دیگر اعمال می‌کنند که از طریق آن‌ها تصمیم جمعی می‌گیرند و تصمیم جمعی‌شان را ارج می‌نهند. آن‌ها با فرایندهای مستقیم و اساساً دموکراتیک در مورد اینکه به عنوان یک گروه چه باید انجام دهند، تصمیم می‌گیرند و در بین خود طرح‌های کلی آنچه فانتازیا "فرهنگ همبستگی" می‌نامد، را شکل می‌بخشند. (۲۰)

چهارم اینکه، مناسبات اجتماعی روزمره در بین فرودستان - کنش متقابل غیر استثمارگرانه، دوستی و صداقت (نسبی) - می‌تواند مدل‌های طرح‌گونه‌ی بدیل‌ها را فراهم می‌آورد. نقد روزانه مناسبات و کنش‌های اجتماعی موجود. نقد روزمره‌ی مناسبات و کنش‌های اجتماعی موجود از دیگر مناسبات و کنش‌های پنهان استفاده می‌کند.

زیرنویس‌ها:

۱ - نسخه‌های اولیه این مقاله در یک کنفرانس دموکراسی ۲۵۰۰ در دانشگاه متروپولیتان منچستر در مارس سال ۱۹۹۳، در مارکسیسم ۹۳ در لندن، و در مارکسیسم PSA گروه متخصصین که در سال ۱۹۹۴ در لیدز جمع شده بودند، ارائه شد. از شرکت کنندگان در این جلسات و مارتین بارکر، پال بروک، جان چارلتن، سو کَلگ، مارک کالینگ، کارت دیل، گلیم دالی، تیم دانت، مارتا کانیا فورستتر، لارنس گودوین، کولین مورز، رتا موران، آنی نمند و جولز تانسد به خاطر اظهار نظرات‌شان سپاسگزارم. همین‌طور هم از دو داور گمنام. هرگز نتوانستم به پیشنهادهای گوناگون منتقدینم برخورد کنم، اما از همه آن‌ها آموختم. آدرس برای مکاتبه: کالین بارکر، بخش جامعه‌شناسی و مطالعات، دانشگاه متروپولیتن منچستر، آل سنتز، منچستر M 15 6BR, UK.

۲ - "ایدئولوژی آلمانی" اثر: کارل مارکس و فردریک انگلس. (لندن: لارنس و ویشارت، ۱۹۶۵) ص، ۸۶.

۳ - "تزهایی پیرامون فوئر باخ" اثر: کارل مارکس، نشر دیوید مک لنان. "منتخب آثار، کارل مارکس (آکسفورد، مطبوعات دانشگاه آکسفورد)، ۱۹۷۷، صص، ۱۵۸ - ۱۵۶.

۴ - "جنگ داخلی فرانسه، نخستین نسخه" اثر کارل مارکس، در "دست‌نوشته‌هایی درباره کمون پاریس" اثر کارل مارکس و فردریک انگلس، به ویراستاری هال دریپر (نیویورک: مطبوعات مانتلی ریویو)، ۱۹۷۱، صص، ۱۳۰.

۵ - "رفورم و انقلاب" اثر: آندره گرز، به ویراستاری رالف میلیبند و جان سویل، مجله "سویالیست رجیستر ۱۹۶۸ (لندن: مطبوعاتی مرلین)، ص ۱۱۱.

۶ - "انقلاب به مثابه یک لحظه از حقیقت" اثر تئودر شانین، (لندن: مکملان)، ۱۹۸۶، ص، ۳۱۲.

۷ - در مورد بریتانیا نگاه کنید به مقاله "اعتصابات" نوشته ام. جی. هینز به ویراستاری جان بنسن در کتاب: "طبقه کارگر در انگلستان ۱۹۱۴ - ۱۸۷۵" (لندن: کروم هلم)، صص، ۸۹ - ۱۳۲ و کتاب: "درگیری‌ها در بخش صنعت در بریتانیا" اثر: جیمز کرونین (لندن: کروم هلم) ۱۹۷۹. در مورد فرانسه نگاه کنید به کتاب: "اعتصابات در فرانسه" اثر: چارلز تیلی، ۱۸۳۰ تا ۱۹۶۸ (کیمبریج: مطبوعات دانشگاه کیمبریج)، ۱۹۷۴.

۸ - مقاله مایکل مان تحت عنوان: "یکپارچگی دموکراسی لیبرال" در مجله: امریکن سوسیولوجیکال ریویو شماره ۳۳ فصل سوم، ۱۹۷۰ صص ۴۲۳ - ۴۳۹. مقاله: "شعائر سیاسی و ادغام اجتماعی" اثر استیون لوکس، در مجله

: جامعه شناسی، شماره ۹ سال ۱۹۷۵، صص ۲۳۸ - ۳۰۸. و « تز ایدئولوژی مسلط » اثر: نیکلاس آبرکرومبی،

استفان هیل و برایان ترنر. (لندن : الن و انوین) سال ۱۹۸۰

۹ - « سلطه و انواع مقاومت رونوشت های پنهان » اثر : جیمز سی سکات. (مطبوعات دانشگاه ییل)، ۱۹۹۰،

فصل ۴.

۱۰ - این جنبه ایدئولوژی که مبنی بر داوری و عمل است بدرستی از سوی گوران تربورن مورد تأکید قرار گرفته است. در کتاب : « قدرت ایدئولوژی و ایدئولوژی قدرت » (لندن : ورسو) .

۱۱ - « مارکسیسم و تئوری زبان » اثر : وی آن ولوشینوف، (کیمبریج، ماساچوست: مطبوعات دانشگاه هاروارد)،

۱۹۸۶.

۱۲ - ترین، همان اثر بالا، ص، ۷۷.

۱۳ - از نظر آنتونیو گرامشی یک ایده ی اصلی عبارت است از جنبه « متناقض » آگاهی که مثلاً در ترکیب همزمان مترقی ترین و عقب افتاده ترین تفکر در « مرد فعال در بین توده » مشاهده میشود. (« منتخب هایی از یادداشتهای زندان »، لندن : پلیتی، ۱۹۸۷، صص ۱۵۶ - ۱۵۷). من بیشتر بر نامطمئن و متغیر بودن مفهوم امکانات مربوط به کنشی که « مرد (یا زن) در بین توده » تجربه می کند، تأکید دارم.

۱۴ - همان اثر ذکر شده در بالا از جیمز سی سکات.

۱۵ - بحث های « فتیسیسم کالایی » مارکس اغلب این ماهیت « گذرای » را نمی تواند درک کند. مارکس یک « خطای مقوله ای » که اقتصاد دانان سیاسی کلاسیک مرتکب می شدند را بر ملا کرد، اقتصاددانانی که رویکردشان به مناسبات اجتماعی اساسی شان را امری « طبیعی » میدانستند و بدین ترتیب امری ابدی و نه حاصل مشروط و تاریخی فعالیت دگرگون کننده.

۱۶ - « تجهیز نکردن و تجهیز کردن نسبی در مجارستان، ۱۹۴۸ - ۱۹۴۷ » اثر : المر هنکیس، در مجله : سیاست

و جوامع اروپای شرقی، شماره ۳. فصل اول، زمستان ۱۹۸۹. صص، ۱۰۵ - ۱۵۱

۱۷ - هنکیس همان شماره ص، ۱۰۶.

۱۸ - کارخانه های اتومبیل واکسال نمونه مشهوری را در دهه ی شصت تهیه کردند. در ماه سپتامبر ۱۹۶۶ جی اچ

گلد ترپ مقاله ای منتشر کرد. در این مقاله که در آن بر مبنای مصاحبه های ساختارمند با کارگران و با اجازه مدیریت

کارگران بخش تولید کالا صورت گرفته بود، گفته شده بود که کارگران بطور نسبی با « معامله ی » ضمنی بین خود و شرکت راضی بودند. هنوز یک ماه از انتشار این مقاله نگذشته بود که اعتصابی سرگرفت که مجموعه کاملی از نگرش‌ها و ارزش‌هایی را بر ملا کرد که نویسنده مقاله به عمق آن پی نبرده بود. نگاه کنید به مقاله : « جامعه نابرابر » نوشته : ربین بلک برن، به ویراستاری، ربین بلک برن و الکساندر ککبرن، در کتاب : « ناسازگارها: رزمندگی اتحادیه کارگری و وفاق » (هارمندزورث : پنگوین ، نیو لفت رویو)، ۱۹۶۷ ، صص. ۱۵ — ۵۵ . نمونه‌های مشابه دیگر در اثر: ریک فانتازیا تحت عنوان : « فرهنگ‌های همبستگی : خود آگاهی، کنش و کارگران معاصر امریکا، » (مطبوعات دانشگاه کالیفرنیا)، ۱۹۸۸ ، صص. ۷ و ۲۵۷ .

۱۹ - در مورد یک اظهار نظر اخیر نگاه کنید به مقاله : منبع بحث بر انگیز در بریتانیا کبیر، اثر : چارلز تیلی، ۱۸۳۴ - ۱۷۵۸ ، در مجله : تاریخ علوم اجتماعی، شماره ۱۷ فصل ۲، تابستان ، صص. ۲۸۰ - ۲۵۳ .